

مرگ دولت

۲۱۱۲۴۹۲

سیاست و جغرافیای پیروزی، اشغال و الحاق

نایشا. ام. فی زل

مترجمان:

دکتر مهدیه حیدری

محمد علی رحیمی نژاد

با مقدمه‌ای از:

دکتر سید جلال دهقانی فیروز آبادی

■ سرشناسه: فی زل، تانیشا ام. ۱۹۷۲-م. -Fazal, Tanisha M., 1972- ■ عنوان و نام پدید-
آورنده: مرگ دولت: سیاست و جغرافیای پیروزی، اشغال و الحاق / تانیشا. ام. فی زل: مترجمان
مهدیه حیدری، محمدعلی رحیمی نژاد. ■ مشخصات نشر: تهران: نشر انتخاب، ۱۳۹۹. ■
مشخصات ظاهری: ۴۲۴ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

ISBN: 978-622-7302-01-1

■ وضعیت فهرست نویسی: فیبا. ■ یادداشت: عنوان اصلی: State death: the politics and
geography of conquest, occupation, and annexation, c2007. ■ موضوع: سیاست
جغرافیایی -- تاریخ -- قرن ۲۰م. ■ موضوع: Geopolitics – History – 20th century
■ موضوع: جغرافیای سیاسی ■ موضوع: Political geography ■ موضوع: دولت های حایل
■ موضوع: Buffer state ■ موضوع: حاکمیت -- تاریخ ■ موضوع: Sovereignty – History
■ موضوع: حیدری، مهدیه، ۱۳۶۰-، مترجم ■ موضوع: رحیمی نژاد، محمدعلی، ۱۳۷۱-، مترجم
■ رده بندی کنگره: JC۳۱۹ ■ رده بندی دیویی: ۳۲۷/۱۱۷ ■ شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۵۵۸۰۶



نشر انتخاب

انتخاب ها: دانشگاهی

مرگ دولت

سیاست و جغرافیای پیروزی، اشغال و الحاق

تانیشا. ام. فی زل

مترجمان:

مهدیه حیدری - محمد علی رحیمی نژاد

| حروفچینی موسسه مهر | چاپ و صحافی موسسه مهرداد |

| چاپ اول ۱۳۹۹ | شمارگان ۱۰۰ جلد |

| شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۰۲-۰۱-۱ |

حق چاپ محفوظ است

خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۱۲۶، طبقه چهارم

www.nashreentekhab.com

nashreentekhab@gmail.com

چرایی و چگونگی مرگ دولت‌ها^۱

نظام بین الملل مدرن، از زمان شکل‌گیری، در سال ۱۶۴۸ تاکنون، شاهد فراز و فرود دولت‌های مختلف بوده است. به گونه‌ای که، از یکسو، بسیاری از دولت‌ها و کشور دچار فروپاشی شده و از صفحه روزگار محو شده‌اند؛ از سوی دیگر، کشورهای جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. برخی از این دولت‌ها نیز از خاک گویا، دولت‌های دیگر سر برآورده‌اند. فروپاشی شوروی و یوگسلاوی، نمونه بارز این این در روند سراسر دنیای امروز و افول دولت‌هاست.

این اقعیت در حالی است که اولین و مهمترین هدف و کارکرد دولت‌ها در نظام بین الملل، بناء است. بی‌درنگ این پرسش در ذهن طرح می‌شود که چرا بعضی از کشورها رفته‌اند این وظیفه و تکلیف اولیه و اصلی خود برنمی‌آیند و می‌میرند؟ در مقابل، چرا بعضی از کشورها، به رغم تهدیدات وجودی در یک نظام بین الملل فاقد اقتدار مرکزی، حیات خود را زنده می‌دهند؟ بر پایه نظریه‌های مختلف روابط بین الملل، پاسخ‌های متنوعی می‌توان به این دو سوال داد.

بر اساس نوواقع گرایی، قدرت ملی، توان مؤثره سازی به هنگام و متناسب، مبنی بر عقلانیت راهبردی، و جامعه پذیری پایین کننده حیات و ممات دولت‌هاست. کشورهای عاقل باید، در نظام بین الملل خودیار از قدرت مادی لازم برای تأمین حیات و بقا، خود برخوردار باشند. بهترین و مطمئن ترین راهبرد تأمین بقا، موازنه سازی درون گراست. ولی گاهی از مواقع در شرایط اضطرابی، راه‌ای جز موازنه سازی برون گرا نیست. از این رو، دولت‌هایی که بر پایه عقلانیت راهبردی جامعه پذیری بتوانند بهنگام و متناسب در برابر تهدیدات خارجی به موازنه سازی درون گرا و یا برون گرا، در قالب ائتلاف‌ها و اتحادها، دست بزنند، بقا و حیاتشان حفظ می‌شود. در مقابل، دولت‌هایی که از تاریخ درس و پند نگیرند، تهدید را به موقع درک نکنند، و برآورد دقیق و درستی از تهدید نداشته باشند، دچار سوء برداشت و

^۱ دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی، استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی،

محاسبه شوند، و واکنش مقتضی و مکفی نسبت به تهدید نشان ندهند حیاتشان به خطر می افتد و از صحنه روزگار برمی افتند.

بر مبنای لیبرالیسم، مشروعیت و مقبولیت داخلی دولت‌ها مبنی بر کارآمدی آنها در کسب رضایت شهروندان از طریق تولید ثروت و تأمین توسعه و رفاه آنها عامل تعیین کننده است. رابطه تنگاتنگی بین ثروت، رضایت و مشروعیت، از یک سو، و مرگ و میر دولت‌ها، از سوی دیگر، وجود دارد. در قالب نظریه صلح دموکراتیک، ماهیه دموکراتیک نظام سیاسی دولت عامل ادامه حیات آن است. نظام‌های نامرغوب خود-ویرانگرند. چون هم با ضدید و تهدید دولت‌های دموکراتیک روبرو هستند و هم از حمایت داخلی برای مقابله با و مقاومت در برابر تهدید خارجی برخوردار نیستند. در قالب نظریه لیبرالیسم اقتصادی، رابطه مثبتی بین نظام اقتصادی لیبرال و بازار آزاد و حیات و تاب آوری کشورها وجود دارد. نظام بازار، با تولید ثروت و رفاه، رضایت شهروندان را کسب می کند که بقای دولت را تضمین می کند. در سطح بین المللی نیز از طریق ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی با سایر دولت‌های لیبرال، تهدید و تجاوز خارجی امنیتی می سازد.

در چهارچوب سازه انگاری ساختار در نسبت مستقیمی بین هویت و مشروعیت بین المللی و حیات دولت‌ها برقرار است. بحران و فقدان هویت و مشروعیت بین المللی، دولت‌ها را دچار بیماری و مرگ می کند. دولت‌ها که در چهارچوب فرهنگ و گفتمان بین المللی حاکم نتواند هویت مشروع و شناسایی بین المللی کسب کند حیاتش در معرض خطر است. چون دولت مشروع بین المللی، در هنگام تهدید خارجی از حمایت هموعان خود برخوردار می شود؛ در حالی که دولت نامرغوب، نه تنها از پشتیبانی بین المللی برخوردار نیست بلکه در معرض تهدید و تجاوز رقبا و دشمنان قرار دارد. برپایه سازه انگاری سطح واحد، در قالب فرهنگ راهبردی کشورها، میزان تاب آوری و مقاومت ملت‌ها در برابر تهدیدات و تجاوزات خارجی عامل تعیین کننده بقاء و حیات دولت هاست. سازه انگاری کل گرا، هر دو دسته از ارزش‌ها و هنجارهای مشروعیت بخش و هویت ساز داخلی و بین المللی را در مرگ و زندگی دولت‌ها دخیل می داند.

براساس نظریه‌های ژئوپولیتیک، عامل جغرافیا، اعم از طبیعی و انسانی، نقش اصلی در بقاء و فنای دولت‌ها داشته و دارد. به گونه‌ای که، مرگ و زندگی دولت‌ها تابعی از تعامل اژگانیک مؤلفه قدرت و جغرافیاست. به گونه‌ای که موقعیت جغرافیایی، وسعت سرزمینی، شکل جغرافیایی و مرزهای کشورها سرنوشت آنها را تعیین می‌کند. انزوای جغرافیایی، دست کم به طور سنتی، یکی از عوامل بقاء کشورها بوده است. چون متجاوزین یا امکان دسترسی و تسخیر این کشورها را نداشته‌اند یا هزینه آن بسیار بالا و غیرقابل تحمل بوده است. همچنین، کشورهای حائل که میان دو یا چند قدرت بزرگ رقیب قرار داشته و دارند با مرگ ناشی از تسخیر سرزمینی توسط آنان یا از دست دادن استقلال خود مواجهند. وسعت سرزمینی نیز با ایجاد عمق راهبردی برای کشورها امکان دفاع و بقاء آنان را تضمین و تأمین کرده است. برای نمونه، روسیه تزاری و اتحاد شوروی به ترتیب در تهاجم ناپلئون و هیتلر به واسطه عمق راهبردی خود توانست از خود دفاع کرده و ادامه حیات دهد. برعکس، کویت به علت نداشتن عمق راهبردی، در سال ۱۳۶۹ در طول چند ساعت به اشغال کامل نیروهای عراقی درآمد.

بری بوزان دولت را برآیند سه عنصر، ایده، نهاد و زیرساخت مادی و عینی می‌داند. به گونه‌ای که حیات دولت مرهون و مشروط به وجود این سه جزء است. ایده، در کانون هویت سیاسی دولت قرار دارد و نقش بنیادی در بقاء و ادامه حیات دولت در نظام بین الملل آنارشیک و منازعه آمیز ایفاء می‌کند. زیرا، در پرتو این عنصر حیاتیبخش است که مردم در قالب یک واحد اجتماعی و سیاسی گرد هم آمده و همگرا می‌شوند. ایده، مبنای فلسفی و فلسفه وجودی دولت را فراهم می‌سازد. نهادهای دولت، در برگیرنده کل دستگاه و ساختار حکومت، اعم از ادارات قضایی و تقنینی است که از طریق آنها فعالیت کرده و خود را فعلیت می‌بخشد. زیرساخت‌های مادی و عینی دولت، شامل جمعیت و سرزمین، دربرگیرنده کلیه منابع طبیعی و ثروت تولید شده در قلمرو سرزمینی آن می‌شود. از این رو، دولت‌ها وقتی می‌میرند که دچار مرگ ایدئولوژیک، نهادی و مادی یا هر سه شوند.

براساس نظریه‌های مختلف، و انسان‌پنداری و شخصیت بخشی به دولت، می‌توان بین سه نوع «مرگ جسمی»، «مرگ مغزی» و «مرگ روحی» دولت تفاوت

و تمایز قائل شد. «مرگ جسمی» دولت، به معنای از بین رفتن عناصر چهارگانه جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت یا سه عنصر ایده، نهاد و زیرساخت مادی آن است. «مرگ مغزی» به معنای از دست رفتن استقلال، حاکمیت ملی و قدرت تصمیم گیری دولت در سیاست داخلی و خارجی است. به طوری که دولت توان، امکان و یا اراده تصمیم گیری مستقل و اعمال حاکمیت داخلی و خارجی خود را ندارد یا به دیگران واگذار کرده است. «مرگ روحی» دولت به معنای اضمحلال ایده دولت و انحطاط ایدئولوژی آن است.

بنابراین، در بحث و بررسی مرگ دولت‌ها باید به دو موضوع اساسی توجه کرد: اول، انواع مرگ دولت‌ها را از هم متمایز و تفکیک کرد. دوم، فرضیه‌های مختلف در مورد مرگ دولت‌ها که در نظریه‌های روابط بین الملل، برجسته شده است را در قالب مطالعات مورد راسنی آزمایی کرد. این کتاب، به نوعی هردو موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد. به گونه‌ای که، از یک سو، نویسنده، به طور تلویحی، بین دو نوع «مرگ جسمی» و «مرگ مغزی» دولت‌ها، که در اینجا اشاره شد، تفکیک قائل می‌شود. زیرا، او تصریح می‌کند که منظورش از «مرگ دولت» از دست رفتن حاکمیت خارجی دولت به معنای ادغام آن در یک کشور رسمی و قانونی آن بر تصمیم گیری سیاست خارجی و واگذاری آن به دولت دیگر است. پس، در واقع، منظور وی «مرگ مغزی» دولت است. از سوی دیگر، با مطالعه مرگ دولت‌ها در طول تاریخ معاصر، به فرضیه آزمایی نظریه‌ها نیز مبادرت می‌ورزد.

نویسنده کتاب، دیدگاه نوواقع گرایی را نقد و رد می‌کند و حتی استدلال می‌کند که نمونه‌ها و شواهد تاریخی رابطه مثبت بین موازنه سازی و آبادی حیات کشورها را تایید نمی‌کند. وی، برعکس، با صراحت دیدگاه سازه انگاری ساختاری مبنی بر همبستگی قوی بین هویت و مشروعیت بین المللی و حیات دولت‌ها را می‌پذیرد و از آن دفاع می‌کند. به ویژه، به نظر او، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هویت دولت مشروع که بر پایه هنجارهای لیبرال دموکراتیک تکوین و تثبیت شده است مهمترین عامل بقاء دولت‌ها بوده است. چون هنجارهای لیبرالی چون احترام به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و پرهیز از تجاوز و تهدید دولت‌های مشروع لیبرال دموکرات بقاء آنها را تضمین و تأمین می‌کند. او همچنین، هم صدا با نظریه‌های

ژئوپلیتیک، با قاطعیت به نقش کلیدی عامل جغرافیا در مرگ و بقای دولت تصریح می‌کند. به نظر وی، عنصر جغرافیا، علت بقای بعضی از دولت‌ها و باعث مرگ برخی دیگر از آنها، از جمله دولت حائل، بوده است. موضع وی با لیبرالیسم، به ویژه نظریه صلح دموکراتیک، نیز قرابت و همخوانی دارد.

از نظر نگارنده این سطور، همانگونه که عناصر متشکله دولت متعدّدند، مرگ آن نیز چند عاملی است. با فرسایش هریک از این عناصر، دولت نیز فرسوده می‌شود و با بودی آنها دولت نیز می‌میرد. با این حال، علت مرگ دولت‌های مختلف لزوماً یکسان نیست. به طوری که، گرچه ممکن است الگو و قاعده و قانون عام و واحدی در مورد علل مرگ دولت‌ها ارائه داد اما، با این وجود، ترکیب و ترتیب آنها در مورد هریک از کشورها متفاوت است. از این رو، باید از طریق فرضیه آزمایشی، از طریق مطالعات موردی در طول تاریخ، آنها را راستی آزمایی کرد. ممکن است به چند الگوی مختلف در مورد علل و عوامل مرگ دولت‌ها دست یابیم.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که اعتبار و مشروعیت بین‌المللی، عامل تعیین‌کننده‌ای در بقاء دولت‌هاست. حفظ حیثیت و بقاء یک دولت نامشروع به لحاظ بین‌المللی اگر ناممکن نباشد دست کم بسیار سخت است. برای نمونه، اشغال عراق پس از بی‌اعتباری رژیم صدام حسین و مشروعیت ردایی بین‌المللی از آن امکانپذیر شد. مشروعیت و مقبولیت داخلی، ناشی از حمایت و حمایت مردم و ملت، نیز یک عامل مهم دیگر در بقاء دولت‌هاست. مشروعیت عوامل و هرزمان داخلی و بین‌المللی امید به زندگی دولت‌ها را افزایش می‌دهد و از مرگ‌رود آنها جلوگیری می‌کند. برعکس، فقدان مشروعیت داخلی و بین‌المللی، امکان و احتمال مرگ دولت را افزایش می‌دهد. عامل جغرافیا نیز در مرگ و زندگی دولت‌ها دخیل است. قدرت ملی و ضریب مقاومت ملی دولت نیز نقش مهمی در حیات و ممات آن ایفا می‌کند. از بین رفتن ایده دولت به صورت شکست ایدئولوژی مشروعیت بخش به آن، یک عامل کلیدی دیگر در مرگ دولت‌هاست. بنابراین، عناصر ایدئولوژی، جغرافیا، قدرت، عقلانیت، رضایت، مقاومت و مشروعیت را می‌توان عوامل تعیین‌کننده در مرگ و زندگی دولت‌ها تلقی کرد. البته، همانگونه که بیان شد، نقش و تأثیر نبود هریک از این عناصر در مرگ دولت‌های مختلف متفاوت است.